



درس تفسیر سوره مبارکه احقاف - جلسه ۹

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ (۱۱) وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّنُذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ (۱۲) إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۳) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۴)﴾

سوره مبارکه «احقاف» از آن جهت که در مکه نازل شد، باید در عناصر محوری دین - یعنی توحید و وحی و نبوت - مطالب فراوانی را برهانی کند. بخشی از این مطالب که مربوط به توحید بود گذشت، بخشی دیگر هم مربوط به مسئله وحی و نبوت است.

دو عامل انکار رسالت و راهکار قرآن در مقابل آن

آنچه باعث انکار دعوت انبیا توسط مشرکان بود دو عامل هست که امکان جمع این دو عامل وجود دارد: یکی کفر بود و یکی استکبار که در حقیقت یکی جهل علمی بود و دیگری جهالت عملی که هر دو در مشرکان جمع بود؛ لذا اینها ماورای حس را - که امر غیبی است - در اثر جهل علمی خودشان انکار می کردند و در اثر

استکبارشان، ایمان آوردن طبقه محروم و ضعیف و فقیر را تحقیر می کردند. می گفتند اگر خدا و وحی و فرشته و مانند آن موجود هستند، باید محسوس و دیدنی باشند و چون نیاکان ما نپذیرفتند و ما هم نمی بینیم، پس نمی پذیریم؛ لذا می گفتند این سحر است، یک؛ و - معاذ الله - حضرت دروغ بسته است و افتراست، این دو؛ و اگر فضیلت و خیری بود ما پیشگام بودیم، نه طبقه فقیر و ضعیف، این سه؛ سرانجام هم نبوت خاصه را، هم نبوت عامه را، هم قرآن کریم را، هم صُحُف انبیای گذشته را یکجا انکار کردند و گفتند: ﴿هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾. قرآن کریم هم جهل علمی اینها را با علم می خواهد برطرف کند، هم جهالت عملی اینها را که استکبار است با تواضع و فروتنی در برابر حق می خواهد درمان کند و هم آن جهات خاصه ای را که ذکر کردند، یکی پس از دیگری نقل کرد و رد می کند؛ مسئله علم غیب و امثال آن هم که بیان شد.

### ظهور حقیقت اعمال در صحنه قیامت

جریان معاد از قبیل فیلم و تصویر و امثال آن نیست که انسان اعمال خود را آن طوری که در فیلم ها می بیند و مانند آن در قیامت ببیند، بلکه عین واقعیت را می بیند! طبق این ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾<sup>۱</sup>، این چنین نیست که فیلم باشد و صورتِ عمل را نشان بدهند، بلکه واقعیتِ عمل را شخص می بیند و این کار هم فقط از خدای سبحان ساخته است که در قیامت ظهور می کند، چون عمل از بین نمی رود و در موطن خاص خودش هست، پس خود واقعیتِ عمل را می بیند، نه صورتِ فیلمی آن را. شهادتِ شهود هم که اعضا و جوارح هستند، گذشته از شهود دیگر، اینها هم در قیامت مطرح می باشند که این مربوط به بحث های گذشته است.

۱. سوره زلزال، آیات ۷ و ۸.

## احیای غریزه حق طلبی کفار با آوردن شاهی از بنی اسرائیل بر تأیید قرآن

فرمود: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾: این کفار - قبلاً - طبق آیه هفت گفتند این «سحر» است و طبق آیه هشت گفتند این «افتراء» که این به جهل علمی آنها برمی گردد؛ اما آنچه به جهالت عملی و استکبار آنها برمی گردد آیه ده و یازده است: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾، ﴿أَرَأَيْتُمْ﴾؛ یعنی «أَخْبِرُونِي»، به ما گزارش بدهید! حالا می خواهد غریزه حق طلبی را که خدا در نهان و نهاد هر کسی به ودیعت نهاده است را احیا کند؛ می فرماید اگر این حق بود و عده ای این حق را پذیرفتند و جلو رفتند، شما جواب را چه می گوید؟! ﴿إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛ اگر سحر نبود، یک؛ افتراء نبود، دو؛ ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ بود، ﴿وَكَفَرْتُمْ بِهِ﴾؛ شما کفر ورزیدید، ولی ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ﴾، چون مشرکان مکه با یهودی ها ارتباط فراوانی داشتند، اگر یک یهودی و بنی اسرائیلی نمونه این را از کلیم الهی به عنوان تورات دید و دید که اینها هم سنخ هستند، از غیب با خبر می کنند، از توحید و نبوت و معاد سخن می گویند و از عقل و عدل سخن می گویند، اگر این معارف را دید و ایمان آورد؛ ولی شما ﴿اَسْتَكْبَرْتُمْ﴾ آن گاه جواب را چه می دهید؟ البته این پاسخ محذوف است. ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ﴾؛ یعنی «أَخْبِرُونِي»، گزارش بدهید! ﴿إِنْ كَانَ﴾ این قرآن ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾، چه اینکه هست و شما کفر ورزیدید و یک بنی اسرائیلی که گفتند «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ» است،<sup>۲</sup> ﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَّنْ﴾؛ اگر یک بنی اسرائیلی و یهودی در اثر اینکه دید آنچه در قرآن کریم است شبیه چیزی است که در تورات موسای کلیم است و به حقانیت قرآن پی برد و ایمان آورد؛ ولی شما که اهل این منطقه هستید و از قبیله حضرت هستید استکبار ورزیدید، چه جوابی دارید که بگویید؟!

۲. جامع البیان فی تفسیر القرآن (طبری)، ج ۲۶، ص ۷.

بدانید که شما در اثر ظلم خودتان، لیاقت هدایت ویژه را ندارید. قرآن کریم یک هدایت عام دارد که کافر و غیر کافر، مستکبر و غیر مستکبر همه را هدایت می‌کند، چون ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾<sup>۳</sup> است؛ اما آن میل قلبی، آن توفیق و گرایش قلبی که هدایت ویژه است، نصیب کسی است که حق طلب باشد، نه مستکبر که در برابر حق بایستد: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي﴾ به هدایت پاداشی، نه هدایت ابتدایی! هدایت ابتدایی را که ﴿هُدًى لِلنَّاسِ﴾ است، قرآن را برای همه به جهت هدایت نازل کرده است، ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾<sup>۴</sup> است، ﴿ذِكْرًا لِلْبَشَرِ﴾<sup>۵</sup> است، ﴿لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۶</sup> است و ﴿كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾<sup>۷</sup> است، این هدایت عام است؛ اما آن گرایش خاص که هدایت پاداشی است، این ﴿هُدًى لِلْمُتَّقِينَ﴾<sup>۸</sup> است و مانند آن ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾، پس شما هم باید کفرتان را درمان کنید و هم استکبار را.

### چگونگی جمع شاهد قرار گرفتن «عبدالله بن سلام» و مکی بودن آیه

این شاهد بنی اسرائیلی که گفتند «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ» است، شبهه‌ای در آن هست که «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ» در مدینه ایمان آورد و این سوره مبارکه «احقاف» که در مکه نازل شد.

پرسش: رابطه کُفر و استکبار با ما چیست؟

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۴. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۵. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۶. سوره فرقان، آیه ۱.

۷. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۸. سوره بقره، آیه ۲.

پاسخ: کفر مربوط به عقیده علمی است و استکبار مربوط به خوی برتری طلبی است. مال ما فراوان است، قدرت ما فراوان است، اینها فقیر و تهیدست هستند که حالا بعضی از آیات که خوانده می شود مجدد مورد اشاره قرار می گیرد.

فرمود که این «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ» در مدینه اسلام آورد نه در مکه و این سوره مبارکه «احقاف» هم در مکه نازل شد، آن وقت چگونه این آیه مدنی در مکه نازل شد؟ برخی ها گفتند گرچه این آیه در مدینه نازل شد، ولی وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور دادند که این در اثنای سوره مبارکه «احقاف» باشد. برخی ها گفتند که این مربوط به موسای کلیم (سلام الله علیه) است؛ یعنی این «شاهد» بنی اسرائیلی کلیم حق است. هیچ کدام از اینها نمی توانند تام باشند؛ البته درباره اسلام «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ»، ممکن است که حضرت در مکه گزارش داده باشد که اگر یک شاهد بنی اسرائیلی این را دیده و ایمان آورده و شما استکبار ورزیدید چه جوابی دارید؟ این ممکن است که هم آیه در مکه نازل شده باشد، هم «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ» در مدینه باشد، هم آیه مدنی نباشد و مکی باشد؛ منتها گزارش آن از قبل به وسیله پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم داده شده که فرمود اگر چنین کسی به موسای کلیم و به دین او ایمان آورد، تورات و قرآن را بررسی کرد، دید که اینها یکدست هستند، از یکجا نازل شدند و ایمان آورد شما چه می گوئید؟

### کفر و استکبار منشأ بهانه های مشرکان در برابر وحی

این دو - سه وجه درباره ﴿شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ بود. پس شما کفر ورزیدید و گفتید این سحر است، کفر ورزیدید و گفتید افتر است، استکبار ورزیدید و این چنین گفتید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾، این کفار در اثر استکبار - نه در اثر کفرشان - و در اثر خوی برتری طلبی خودشان گفتند که اگر

اسلام آوردن و مؤمن شدن فضیلت بود، آنها جلو نمی‌افتادند، این فضیلت برای ما بود! چون ما مال داریم، ثروت و قدرت داریم، ما این کار را باید می‌کردیم، چون ما این کار را نکردیم، معلوم می‌شود که این خیر نیست. این خوی استکباری در آیات فراوان دیگری هم گذشت؛ در سوره مبارکه «فصلت» گذشت، آیه ۵۱ و ۵۲ سوره مبارکه «فصلت» این بود: ﴿وَإِذَا أُنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ \* قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾. در سوره مبارکه «سبا» به صورت شفاف و روشن در آیه ۳۵ به بعد این چنین آمده است: ﴿وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ﴾<sup>۹</sup> و بدانید که ﴿وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ﴾،<sup>۱۰</sup> آن کسی که منزلتی نزد پروردگار پیدا می‌کند کسی است که ﴿آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ﴾. این کفار براساس خوی استکباری خودشان می‌گفتند که ما اصلاً به هیچ چیزی از اینها ایمان نمی‌آوریم! نه به قرآن کریم و نه به کتاب موسای کلیم، ما اصلاً از وحی «بالقول المطلق» و از نبوت «بالقول المطلق» منصرف هستیم؛ آیه ۵۲ و ۵۳ سوره مبارکه «انعام» این است: اینها به پیغمبر خودشان - مخصوصاً به حضرت نوح - می‌گفتند که این فقرا را از مجلس دور کن تا ما بیاییم، چون ما با فقرا یکجا نمی‌نشینیم، آیه نازل شد که ﴿وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدَاةِ وَ الْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۱۱</sup> این خوی استکباری در قوم نوح (سلام الله علیه) هم بود؛ همین خوی استکباری باعث می‌شد که می‌گفتند، اگر ایمان آوردند خیر بود، این فقرا جلو نمی‌افتادند و ما جلو می‌افتادیم! ﴿وَ كَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ

۹. سوره سبا، آیه ۳۵.

۱۰. سوره سبا، آیه ۳۷.

۱۱. سوره انعام، آیه ۵۲.

لَيَقُولُوا هَؤُلَاءِ مَنْ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا<sup>۱۲</sup>؛ آیا ایمان یک چیز خوبی است که اینها گیرشان آمده و ما محروم شدیم؟!

در حالی که قدرت ما، ثروت و مُکنت<sup>۱۳</sup> ما بیش از اینهاست! اینها خیال می‌کردند، چون نظام ارزشی آنها براساس ماده و مال و ثروت است و خیال می‌کردند که این فقرا هرگز نمی‌توانند در فضیلتی تقدّم پیدا کنند. پس چه در سوره مبارکه «انعام»، چه در سوره «سبأ» و چه در سایر سُور این خوی استکباری مشرکان از دیرزمان تا زمان وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح بود؛ لذا آن «سِحْر» گفتن اینها که در آیه هفت سوره مبارکه «احقاف» است و «افتراء» بستن آنها که در آیه هشت است، با این ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا﴾ کاملاً فرق دارد؛ آنها در اثر کُفر است و اینها در اثر استکبار، جمع‌بندی تمام اینها هم این شد که دفعتاً همه را یکجا منکر شدند و گفتند: ﴿هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾؛ شما اگر از انبیای قبل هم خبر می‌دهید، آن هم - معاذ الله - یا «سِحْر» بود یا «افتراء». این چنین نیست که حالا موسای کلیم مثلاً حق گفته باشد، عیسای مسیح حق گفته باشد یا ابراهیم خلیل (سلام الله علیهم) حق گفته باشند، همه اینها - معاذ الله - «إِفْك» داشتند: ﴿هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾.

پس این چهار مشکلی که در این سوره مطرح شد؛ یعنی گفتند این «سِحْر» است، گفتند این «افتراء» است، گفتند ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا﴾ و گفتند این ﴿إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾ است، آن وقتی که تحلیل می‌کنید می‌بینید منشأ این چهار شبهه بخشی به کُفر اینها برمی‌گردد و بخشی هم به استکبار آنها؛ آنکه گفتند «سِحْر» است و «افتراء» است و «إِفْك» قدیم است براساس کُفرشان است و اینکه گفتند: ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ براساس استکبارشان است.

۱۲. سوره انعام، آیه ۵۳.

۱۳. لغت‌نامه دهخدا، مکنت: [مُن] قدرت، (ناظم الاطباء) مکنت: توانایی.

قرآن کریم هر دو را درمان کرد، فرمود این یک بیماری است که باید با آن مبارزه کرد: گفتید که منشأ کمال مال است، این چنین نیست و خیال کردید که تمام خیرات هم نزد سرمایه دارهاست که این چنین نیست، بلکه انسان ها در اثر «اِسْتِباقُ الْخَيْرِ» هر کسی فضیلتی را بهتر شناخت و زودتر از دیگران پذیرفت، او مقدم است. ﴿فَسَيَقُولُونَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيمٌ﴾، در حالی که ﴿وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى اِمَامًا وَرَحْمَةً﴾، هر کتابی پیشوای اهل آن کتاب است و هر کتابی رحمت رحیمهٔ خدای سبحان است؛ این برای تورات موسای کلیم که یهودی ها ارتباط تنگاتنگ با مشرکین حجاز داشتند بود و قرآن ﴿كِتَابٌ﴾ است که هم ﴿مُصَدِّقٌ﴾ نسبت به گذشته است و هم به صورت لسان عربی مُبَیِّن هست و از آینده خبر می دهد: ﴿لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾، همان طوری که کتاب های انبیای دیگر این کار را کردند. ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبْرِ الْاَوَّلِينَ﴾،<sup>۱۴</sup> این یک؛ ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاَوَّلَى \* صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾،<sup>۱۵</sup> این دو؛ این یک سلسله مسائل کلی، اعتقادی، اخلاقی، فقهی و حقوقی کلیات در همه صُحُفِ انبیا آمده است؛ منتها ﴿لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ﴾،<sup>۱۶</sup> حالا نحوهٔ عبادت که روزه های آنها چند روز است، نماز آنها به کدام طرف است، اینها «شِرْعَةً» و «مِنْهَا جَاءَ»ی است که برای هر ملت و نحله ای فرق می کند، وگرنه خطوط کلی دین این است که این ﴿لَفِي زُبْرِ الْاَوَّلِينَ﴾؛ در سوره مبارکه «شعراء» به عنوان این است که حرف تازه ای نیست، حرفی است که همه انبیا گفتند! «زُبُرِ الْاَوَّلِينَ»؛ زبورها و کتاب های انبیای پیشین این را دارد، در پایان سوره مبارکه «أَعْلَى» آمده است: ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاَوَّلَى \* صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى﴾؛ یعنی سعادت

۱۴. سوره شعراء، آیه ۱۹۶.

۱۵. سوره اُعلی، آیات ۱۸ و ۱۹.

۱۶. سوره مائده، آیه ۴۸.



در پرهیز از هواپرستی است، سعادت در پیشگیری، تقوا و مانند آن است ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ﴾<sup>۱۷</sup> اگر شد، این حرفی است که همه انبیا آوردند و اختصاصی به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ندارد ﴿إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ﴾. پس هم خوی کفری اینها را با این براهین درمان کرد و هم خوی استکباری اینها را.

### نزول فرشتگان بر موحدان پرهیزکار و رفع حزن و اندوه از آنان

فرمود اگرچه این کتاب برای افراد ظالم «إنذار» است؛ ولی برای افراد مُحسن که تبهکاری را نهی کردند و خودشان به پرهیزکاری روی آوردند بشارت است. کسانی که هم از کُفر درون و هم از استکبار اخلاقی نجات پیدا کردند، این دو؛ هم جامعه را از کفر نجات دادند و هم جامعه را از استکبار رهانیدند، چهار؛ و در این عناصر چهارگانه استوار بودند، این پنج؛ علماً و عملاً یکسان حرکت کردند، شش؛ فرشتگانی بر اینها نازل می‌شوند که نه خُوفی دارند و نه حُزنی؛ البته اینها هم در دنیا و در حال عادی نه از بیگانه هراس دارند و نه محزون هستند که چیزی را از دست بدهند؛ محزون نیستند، برای اینکه به چیزی دل نبستند تا فراق آن اندوه‌آور باشد؛ خُوفی ندارند، چون از غیر خدا هراسی ندارند! اینها در خوف موحّد هستند! در امید موحّد هستند! ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾<sup>۱۸</sup> اینها در ترس موحّد هستند، اگر در ترس موحّد بودند، پس ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ﴾! در امید هم موحّد هستند؛ ممکن است کسی در ترس موحّد باشد؛ اما در امید مشرک باشد، چون اگر منشأ قدرت خداست «و لا غیر» و برای اینها حلّ شد، پس ﴿لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ و همچنین «لَا يَرْجُونَ

۱۷. سوره نازعات، آیه ۴۰.

۱۸. سوره احزاب، آیه ۳۹.

أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ»، این بیان که «لَا يَرْجُونَ أَحَدَكُمْ إِلَّا رَبَّهُ»<sup>۱</sup> همین است؛ اینها در ترس موحد هستند، در امید هم موحد هستند، چه اینکه در اعتقاد بالاتر از «خوف و رجا» که همان معرفت توحیدی است موحد هستند که محبت باشد.

### مقصود از «قول» در تبیین صفت موحدان

فرمود اینها ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا﴾، یعنی منطق آنها این است! نه اینکه قول در مقابل فعل باشد؛ روش اینها، گفتار اینها، حرف اینها و فکر اینها ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾ است، این قول در مقابل فعل نیست؛ مثل آنچه در سوره مبارکه «ق» آمده است: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>۲</sup> به معنای قول در مقابل فعل نیست، بلکه «مَا يَكْتُبُ وَلَا يَنْظُرُ وَلَا يَسْمَعُ وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ ﴿إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾»؛ منتها بارزترین کار قول اوست! ما می‌گوییم بین حرف این آقا چیست؟! یعنی روش او چیست؟ منطقش چیست؟ این طور نیست که آن فرشته خاص که «راقب» است و «عتید» و مستعد است فقط الفاظ را بشمارد، این ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ نه «راقب و عتید» که یکی «راقب» است و دیگری «عتید»، بلکه آنکه در سمت راست است ﴿راقب عتید﴾ و آنکه در سمت چپ است هم ﴿راقب عتید﴾، نه «راقب و عتید»! «واو» دیگر در کار نیست؛ یعنی کل واحد از اینها هم مراقب هستند و هم آماده؛ مراقب را قبلاً هم ملاحظه فرمودید، به کسی مراقب می‌گویند که سرکشی کند، چرا سرکشی می‌کند؟ برای اینکه «رقبه» می‌کشد. اینها که می‌بینید در امتحانات چه کسی تقلب می‌کند و چه کسی تقلب نمی‌کند، تا گردن نکشند و تا سرکشی نکنند نمی‌توانند، اگر سرشان پایین باشد که مراقب نیستند! تا گردن بکشند، «رقبه» بکشند تا مواظب باشند. فرشته‌ها که به این صورت گردن و دست و پا شاید

۱. قرب الإسناد (ط - الحديث)، ص ۱۵۶.

۲. سوره ق، آیه ۱۸.

نداشته باشند؛ اما به هر حال خدا «رَقِيب» است، یعنی کاملاً مواظب است؛ در طرف راست ما فرشته‌ای است که ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، در طرف چپ ما فرشته‌ای است که ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، نه خوابی و نه غفلتی دارند، تمام اینها را می‌نویسند!

به هر تقدیر اینکه فرمود: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ﴾، این ﴿قَوْلٍ﴾ و این لفظ به عنوان جامع جمیع افعال است، پس «مَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرَبُ وَلَا يَعْتابُ وَلَا يَسْمَعُ وَلَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَمْشِي وَلَا يَقُومُ وَلَا يَقْعُدُ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»، این جا هم ﴿قَالُوا﴾ یعنی این! نه اینکه این حرف را زدند! خط مَشی اینها ﴿رَبُّنَا اللَّهُ﴾ است.

پرسش: این دو صفت، صفت کدام موجود است؟

پاسخ: کدام صفت؟

پرسش: دو صفت ﴿رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾

پاسخ: صفت فرشته‌هاست!

پرسش: «مُتَلَقِّيان»<sup>۱</sup> هستند؟!

پاسخ: نه، ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾، اینها که حرف‌های ما را تلقی می‌کنند، اینها ضبط می‌کنند و اینها نگهداری می‌کنند.

پرسش: در آیه قبل می‌فرماید: «مُتَلَقِّيان» ...

پاسخ: اینها برخورد می‌کنند باهم، یک؛ حرف‌های ما را تلقی می‌کنند، دو.

پرسش: آن تفاسیری که این را دو موجود می‌دانند، یعنی یکی «رَقِيب» می‌داند و دیگری را «عتید»، همین صفت و موصوف ...

۱. سوره ق، آیه ۱۷: ﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ﴾.

پاسخ: آن درست نیست، برای اینکه بین آن دو «واو» ندارد.

پرسش: صفت و موصوف از هم جدا هستند، موصوف «مُتَلَقِّیان» است که بعد دارد ﴿رَقِیبٌ عَتِیدٌ﴾.

پاسخ: بله، کلّ واحد اینها هر کاری می‌کنیم، هم این دست راستی «حَسَنَه» را می‌خواهد بنویسد «رقیبی» است

«عتید»؛ یعنی مستعد و آماده است، هم دست چپ که «سَیِّئَه» مرتکب می‌شویم «رقیب» است و «عتید».

پرسش: مگر اینکه موصوف را محذوف بدانیم!

پاسخ: «علیّ ایّ حال» ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ﴾، موصوف محذوف است! این چنین نیست که بگوییم مگر اینکه،

مگر ندارد! موصوف یقیناً محذوف است! ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ﴾ مَلَكٌ که «ذلک المَلک ﴿رَقِیبٌ﴾» و

«ذلک المَلک ﴿عَتِیدٌ﴾»، آن وقت ذات اقدس الهی فائق بر اینهاست و کسانی را هم که خدای سبحان مثل پیغمبر و

اهل بیت (علیهم السلام) مُشرف بر اینها کرده، آنها هم «فائق» هستند. برخی از امور است که ذات اقدس الهی که

«بِکُلِّ شَیْءٍ رَقِیبٌ»<sup>۱</sup> است به اینها اجازه نمی‌دهد که اینها ببینند، چون خدا به ما از فرشته‌های ﴿رَقِیبٌ عَتِیدٌ﴾

نزدیک‌تر است، یک؛ خدا به ما از خود ما نزدیک‌تر است، دو؛ لذا قبل از اینکه ما بفهمیم خدا می‌فهمد؛ لذا گاهی

خدا از یادمان می‌برد! لذا اگر حُر (سلام الله علیه) به یاد او بیاید که با پسر پیغمبر چه کرد، این اولین عذابی است

برای او در بهشت! مگر چنین چیزی ممکن است؟! او اصلاً یادش نیست که با پسر پیغمبر چه کرد! و وجود مبارک

نوح اصلاً یادش نیست که چنین پسری داشت! وقتی از امام (سلام الله علیه) سؤال می‌کنند آخر بهشت که ﴿لَا لَعُوْ

فِیْهَا وَلَا تَأْتِیْمٌ﴾<sup>۲</sup> ﴿الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اُذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنُ﴾<sup>۳</sup>؛ حزن و غمی که نیست، چگونه پدر دارد لذّت می‌برد و

۱. سوره احزاب، آیه ۵۲: ﴿... وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِیبًا﴾.

۲. سوره طور، آیه ۲۳.

۳. سوره فاطر، آیه ۳۴.

پسر در آتش دارد می‌سوزد؟ فرمود اصلاً یادش نیست! <sup>۱</sup> آن‌که از ما به ما نزدیک‌تر است ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ <sup>۲</sup> در قلب ما این خاطره را می‌گیرد، آن وقت حضرت نوح اصلاً یادش نیست که پسری داشت یا وجود مبارک حُر (سلام الله علیه) اصلاً یادش نیست که با پسر پیغمبر چه کرده است! انسان یادش نیست که چه کرده است تا خجالت بکشد! این تائبین و اینها که بد کردند، اگر در بهشت یادشان باشد که در عذاب هستند! اولین «رقیب» که از ما به ما نزدیک‌تر است که ﴿يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ هست «الله» است؛ لذا از یاد خود ما می‌برد که چه معصیتی کردیم تا خجالت نکشیم، از یاد این فرشته‌ها می‌برد یا اجازه نمی‌دهد که فرشته‌ها ببینند! اینکه در دعای نورانی «کمیل» می‌خوانیم خدایا! اصلاً فرشته‌ها را فرستادی که اعمال ما را ضبط کنند: «وَكُنْتَ أَتَى الرَّقِيبَ عَلَى»، ولی «وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ وَبِفَضْلِكَ سَتَرْتَهُ» <sup>۳</sup> و کذا و کذا؛ اصلاً اینها را فرستادی هر دوی آنها «رقیب» هستند، هر دوی آنها مستعد و آماده می‌باشند که بنویسند؛ ولی نمی‌گذاری که اینها ببینند و بنویسند! «وَكُنْتَ أَتَى الرَّقِيبَ عَلَى وَالشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ»، اما «وَبِرَحْمَتِكَ أَخْفَيْتَهُ»؛ از ما مخفی کردی، از اینها مخفی کردی، اینها هم خلاف نکردند! اینها هم هر چه دیدند نوشتند و لذا مسئول نیستند، چون تو اجازه ندادی که اینها ببینند.

### رسیدن به «مقام رضا» پاداش استمرار سیره صالح مؤمنان

بنابراین اگر کسی این‌چنین بود و منطق او استقامت بود، او خوفی ندارد؛ در خوف و در امید موحد است. تنها سوره مبارکه «احزاب» خوف را موحدانه بیان نکرده، «بُشْرَى» هم همین‌طور است! امید هم جز به ذات اقدس

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۵۱؛ «... قَالَ فَكَيْفَ تُنْعَمُ أَهْلُ الْجَنَّةِ بِمَا فِيهِ مِنَ التَّعْلِيمِ وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ قَدَّ إِنَّهُ أَوْ أَبَاهُ أَوْ حَبِيبَهُ أَوْ أُمَّهُ فَإِذَا افْتَقَدُوهُمْ فِي الْجَنَّةِ لَمْ يَشْكُوا فِي مَصِيرِهِمْ إِلَى النَّارِ فَمَا يَصْنَعُ بِالتَّعْلِيمِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّ حَبِيبَهُ فِي النَّارِ وَ يُعَذَّبُ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ أَهْلَ الْعِلْمِ قَالُوا إِنَّهُمْ يُنْسَوْنَ ذِكْرَهُمْ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ انْتَظَرُوا قُدُومَهُمْ وَ رَجَوْا أَنْ يَكُونُوا بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فِي أَصْحَابِ الْأَعْرَافِ...».

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

۳. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۹.

الهی نیست، ترس هم جز به ذات اقدس الهی نیست! ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾، اینها دیگر ﴿فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ «بالقول المطلق»؛ البته در آن موطن خاص مثل حال احتضار ظهور می‌کند، در برزخ ظهور می‌کند و در قیامت ظهور می‌کند، البته قبل از جریان بهشت، چون وارد بهشت شدند که مشخص است. ﴿وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾، نه چیزی را از دست دادند که هم اکنون اندوهگین باشند و نه چیزی را در آینده از دست می‌دهند که هم اکنون هراسناک باشند و اگر خوفی نبود و اگر حزنی نبود حرم امن اینها فقط نشاط و رضاست، اینها به مقام رضا رسیدند. ﴿أُولَئِكَ﴾ اینها نه تنها «صحابت» جنت را دارند - یک وقت است می‌گوییم وارد بهشت می‌شوند، یک وقت می‌گوییم «صحابت» دارند، صاحب بهشت‌اند، رفیق بهشت‌اند و از بهشت دور نمی‌شوند - تأکیداً فرمود: ﴿خَالِدِينَ فِيهَا﴾، اما ﴿جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، نه «بِمَا يَعْمَلُونَ»! ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، سیره اینها این طور بود! این «کان» قبلی مفید استمرار سیره است؛ سیره اینها، سریره اینها و سنت اینها عمل صالح بود، این گروه نه گرفتار کفر اعتقادی بودند و نه مبتلا به استکبار درونی؛ در برابر کفر، ایمان داشتند و در برابر استکبار، تواضع داشتند و آن تواضع و خضوع اینها باعث شد که در هر دو «نشئه» پیشرفت می‌کردند.

«و الحمد لله رب العالمین»